



مؤسسه اشراق و عرفان

اصول، ثواب و عقاب در واجبات غیری شماره شصت: ۳۰۲۲

فهرست مطالب

- ۲ مقدمه
- ۳ ثواب و عقاب با نظر داشت وعد و وعید
- ۳ استحقاق و تفضل در وعده به ثواب



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

به مناسبت امر اولی که در باب ثواب و عقاب بر اوامر غیری در کفایه آمده بود، بحث نسبتاً مفصلی را در ثواب و عقاب عرض کردیم چند بحث را مطرح کردیم. رسیدیم به این بحث که آیا ثواب و عقاب مطالبه است یا نه؟ گفتیم که این بحث در دو مقام قابل طرح است: یک مقام در جایی است که وعد و وعیدی در کار نیست و یک مقام هم این است که اگر خود شارع وعد و وعیدی نمود، حکم چیست؟ دو مقدمه را قبل از این عرض کردیم، مقدمه سوم این است که اگر ما قائل شدیم به این که رابطه عمل و جزاء رابطه حقیقی است، آیا وعد و وعید به معنای التزام معقول است یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید بر فرض حقیقی بودن رابطه عمل با جزاء، این ادله که مشتمل بر وعد و وعید است ارشاد به همان رابطه است نه این که معنای التزام در آن نهفته باشد. بنا بر اینکه رابطه قراردادی باشد وعد و التزام معقول است، اما اگر این رابطه حقیقی باشد ممکن است اشکال که شود در رابطه حقیقی التزام و وعد معنا ندارد. جواب این اشکال این است که اگر نظریه علیت و عینیت به نحوی بود که قابل تخلف نباشد شاید این اشکال وارد بود؛ یعنی عینیت و علیت تام‌های باشد که هیچ کارش نمی‌توان کرد، اینجا شاید وعد معقول نباشد؛ یعنی وعد را باید به اخبار آن واقعیت قبول کرد، نه یک التزام و عهد ملتزم. ما عرض کردیم که چه قائل به عینیت باشیم و چه قائل به علیت و تأثیر و تأثر واقعی عمل با جزاء باشیم، اگر مثل اجتماع تقیضین نباشد که به هیچ عنوان تخلف را بر نمی‌تابد، خداوند سبب‌ساز و سبب‌سوز، علی‌رغم عینیت، می‌تواند کاری بکند که آن عمل تجلی نکند، با این پیش‌فرض که عینیت، عینیت اقتضایی است و اگر علیت هم باشد حالت اقتضاء دارد و تخلف از آن با اراده خداوند میسر است، آن وقت وعد و وعید به معنای انشائی هم معقول است. با توجه به آنچه عرض کردیم حتی با فرض اصل عینیت؛ چون برای تصرف خداوند جایی وجود دارد می‌شود التزام را به معنای حقیقی آن گرفت؛ یعنی وقتی خداوند وعد و وعید می‌دهد، ملتزم می‌شود که دخالت‌های سبب‌سازی و سبب‌سوزی انجام نپذیرد و این عمل در مسیر خودش در جهان آخرت «تبلی السرائر» بشود و تجلی بکند؛ بنابراین می‌توان وعد و وعید را به معنای ظاهر آن یعنی التزام و انشاء حمل نمود. البته این التزام و انشاء نیازمند اخباراتی هم است که در بحث قبلی به آن اشاره کردیم.

بنابراین ما در مقام دوم که وعد و وعید باشد، سه مقدمه عرض کردیم: الف) وعد و وعید را معنا کردیم؛ ب) گفتیم وعد و وعید انشاءند ولی مستلزم خبراند؛ ج) وعد و وعید، علی جمیع المبانی، حتی بنا بر رابطه حقیقی عینیت و علیت



می‌تواند همین عهد و التزام باشد (مگر عینیت و علیت تامه که قائل نیستیم). آنچه گفتیم در اصل عمل و عقاب است، اما نسبت به آن زیادی در ثوابات (و یزیدهم من فضله) معلوم است که التزام معقول است. وعده‌ها و لا تخلف الميعاد اصلاً در خود عذاب‌ها آمده که در خود عذاب‌ها که گفتیم در عذاب عینیت است «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» صافات/۳۹ این اطلاق و حصر در اصل ثواب و عقاب، اصلاً مقیدی نبود که آن را بشکند. ولی وعده و وعید را می‌شود بر ظاهرش حمل کرد. این سه مقدمه بود.

ثواب و عقاب با نظر داشت وعد و وعید

حالا برگردیم به سوال اصلی. سوال اصلی این است که با توجه به وعد و وعید آیا تخلفش جایز است یا نیست؟ مقام اول این بود که هنوز وعد و وعیدی نیامده این رابطه عمل با جزاء قراردادی و شکستنی است یا حقیقی است؟ اگر هم حقیقی است می‌شود کم و زیادش کرد؟ این بحث با قطع نظر از وعد و وعید بود. حالا با توجه به وعد و وعید ببینیم چگونه است؟ باید در دو جهت بحث کرد: یکی در بخش وعد است؛ وعده‌های خیر و خوبی که مولا داده است. آیاتی مانند:

الف) «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنُ مَا بِهِمْ رِعْدُ» ۲۹ آن‌ها که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاکیزه‌ترین (زندگی) نصیبشان است؛ و بهترین سرانجام‌ها!

ب) «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَنْهَارٌ مُمْسِقَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا» نساء/۵۷ و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، به زودی آن‌ها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن خواهند ماند؛ و همسرانی پاکیزه برای آن‌ها خواهد بود؛ و آنان را در سایه‌های گسترده (و فرح‌بخش) جای می‌دهیم.

استحقاق و تفضل در وعده به ثواب

این وعده‌هایی که در امثال این آیات خدا داده چه در حد خود عمل چه در حد «یزیدهم من فضله» با قطع نظر از وعد ممکن نیست بگوییم استحقاقی در کار نیست. یک نظر این است که ثواب تفضل است و استحقاقی در آن نیست؛ اما با عنایت به وعدی که داده ظاهراً استحقاق پیدا می‌شود؛ حالا که خود مولا آمد و ملتزم شد ولو مولای حقیقی که همه جهان در دست او است و همه توفیقات به دست او است. ولی همین مولا حقیقی خودش را ملتزم کرده است و دارد وعده می‌دهد که در ضمن آن خبری هم است. به نظر می‌آید اینجا استحقاقی به وجود می‌آید. آنچه می‌گفتند در ثواب



استحقاق نیست ثواب فضل الهی است بخصوص در مولا حقیقی اگر ما این را بپذیریم که محل بحثی هم بود در مقام اول ولی حالا که مولا وعد داده است بر مولا واجب می‌شود. منتها خود او «اوجب علی نفسه»، این استحقاق عبد از مولا است. آن وقت عبد هم می‌تواند مطالبه کند. خود مولا حقی را ایجاد کرده و حالا که ایجاد کرده است نمی‌تواند تخلف کند. البته این عدم تخلف با ملاحظه حکمت و عدل و وعد است که او نمی‌تواند تخلف بکند. عبد هم با عنایت فضل او می‌تواند مطالبه کند. مطالبه از مولا را عرفاً می‌گویند إدلال. إدلال؛ یعنی ناز فروختن. بعضی جاها ما حالت ادلال داریم به خدا ناز می‌فروشیم. این ناز فروختن و طلبکاری مبتنی بر وعد الهی است. مبتنی بر حقی است که خود او برای انسان قرار داد. إدلال العبد علی الله. عقل می‌گوید تخلف از التزامات عهد امر قبیحی است. این یک دلیل. دلیل دوم هم خود آیات قرآن است که در حدود هفت الی هشت آیه قریب به این مضمون داریم که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ». آل عمران/۹.

بله این استحقاق ناشی از جعل حق است از ناحیه خدا. آن بحث قبلی که می‌گفتیم با قطع نظر از این که شارع خودش را ملتزم بکند همین‌جوری خواسته‌هایی دارد آیا این جا باید حتماً انجام بشود یا نه؟ و عبد مطالبه دارد یا نه؟ که بحث قبلی بود و دو نظر داشت اما اکنون و در مقام دوم این است که خود مولا اوجب علی نفسه. خود او وعده کرده است. اولاً خود عقل می‌گوید باید عمل به وعد بکند، ثانیاً خود شارع در قرآن به آن تصریح کرده است. پس هم دلیل هم دلیل عقلی و هم دلیل نقلی در این زمینه موجود است. اگر دلیل عقلی نبود ممکن بود کسی بگوید دلیل عقلی مصلحت مهمی می‌دیده که آمده است. ولی دلیل دوم این عمل را نفی کرده و لذا این مورد از جاهایی است که «لا یشک الوعد» ارشاد محض نیست که عقل وعده داده باید عمل بکند، بلکه این بار اضافه‌ای دارد چون این وعد که عقل می‌گوید خلافش عمل کنی حکم عقلی است اما این به نحو اطلاق که جای مقیدی برایش نیست می‌گوید ما خلاف وعد را عمل نمی‌کنیم هیچ مقید و معارضی هم ندارد درواقع تراحمی در کار نیست هیچ چیزی نیست که وعد را جابه‌جا بکند برای این که مصالحی است اگر حکم عقل را بگوییم عقل می‌گوید نباید تخلف از وعده بکند حکم عقل در وعد مثل حکم عقل در صدق و کذب است. اگر دلیل اول باشد ممکن است در این مسیر دچار مشکل شویم، اما وقتی به آیات و مراجعه بکنیم این اشکال نیز رفع می‌شود. وقتی می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ»، یعنی هم وعده داده‌ام و هم از آن طرف به آن عمل می‌کنم. اگر دلیل اول باشد عقل می‌گوید کذب کار بدی است نباید تخلف از وعده بکند این حکم عقلی درست است ولی اشکالی که وارد می‌شود این است که این حکمی است مانند سایر قضاوت‌هایی که عقل دارد ولی اگر مصلحت اهمی باشد اشکالی ندارد. عین کذب که در جاهای استثنائی جایز می‌شود خلف وعده هم در شرایطی جایز می‌شود. اینجا در حکم عقلی که دلیل اول است اشکالی در آن باقی می‌ماند و می‌دانید اگر اشکالی باقی بماند کل



اعتقادات ما را از بین می‌برد اما وقتی که دلیل دوم به کمک دلیل اول بیاید ضمن این‌که ارشاد به حکم عقل می‌کند درعین حال راه آن احتمال را می‌بندد. اگر آیات نبود تا حدودی مشکل داشتیم.
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.